

## حذف همکرد در واژه‌های مرکب فعلی

علاءالدین طباطبائی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

کسانی که در عرصه صرف و، به بیان دقیق‌تر، واژه‌سازی زبان فارسی تحقیق کرده‌اند اذعان دارند که یکی از زیاترین فرایندهای واژه‌سازی فارسی فرایندی است که صفت فاعلی مرکب مرخم می‌سازد و ساختار ظاهری آن چنین است:

$$\left\{ \begin{array}{l} \text{اسم / ضمیر مشترک} \\ \text{قید / صفت در نقش قید} \end{array} \right\} + \text{ریشه فعل} \leftarrow \text{صفت مرکب / اسم مرکب}$$

مثال:

– اسم + ریشه فعل: دانشجو، جامعه‌شناس، میهن‌پرست؛

– ضمیر مشترک + ریشه فعل: خودرو، خودنویس، خودپرداز؛

– قید + ریشه فعل: زودرنج، تندرو، دیریز؛

– صفت در نقش قید + ریشه فعل: سهل‌گیر، ساده‌نگر، گران‌فروش.

چنان‌که می‌بینیم، در این فرایند جزء دوم ظاهراً ریشه فعل است، اما این جزء از نظر معنی نوعی صفت است. به بیان دیگر، در واژه‌ای مانند دانشجو، جو به معنی «جوینده» است: «دانش‌جوینده». این نکته در دستورهای سنتی به صراحت بیان شده است:

ممکن است از آخر صفت فاعلی مختوم به -نده پسوند -نده را حذف کنیم و آن را به جای صفت

به کار بریم .... در این حال، قبل از بن مضارع کلمه‌ای می‌آوریم که با آن بن مضارع تشکیل یک

صفت واحد بدهد. مانند سخن‌گو که اصل آن سخن‌گوینده بوده است. (شریعت ۱۳۴۹، ص ۲۶۷) [www.SID.ir](http://www.SID.ir)

برای تأیید این ادعا دلایل ساختاری نیز می‌توان آورد، ولی چون این نکته در مقاله

دیگری (← طباطبائی ۱۳۸۲) بحث شده است، از آن می‌گذریم و به موضوع اصلی این مقاله می‌پردازیم.

## فعل بسیط و فعل مرکب

در زبان فارسی، برای این‌که مفهومی را در قالب فعل بیان کنیم دو روش در اختیار داریم: ساختن فعل بسیط و ساختن فعل مرکب.

### ۱) فعل بسیط

در فارسی، دو نوع فعل بسیط وجود دارد: اصلی و تبدیلی. افعال بسیط اصلی افعالی هستند که در اصل فعل بوده‌اند و ریشه آنها اسم یا صفت نیست، مانند: درخشیدن، دریدن، دادن. بیش از دوسوم فعلهای بسیط رایج از نوع اصلی به شمار می‌آیند.

فعلهای بسیط تبدیلی افعالی هستند که از اسم یا صفت مشتق شده‌اند و در نتیجه ریشه آنها اسم یا صفت است؛ مانند خشکیدن، رقصیدن، ترسیدن. چنان‌که می‌بینیم، اگر از این افعال پسوند -یدن را حذف کنیم، آنچه باقی می‌ماند خشک و رقص و ترس است، که اولی صفت است و دوتای دیگر اسم‌اند. در حدود یک‌سوم فعلهای بسیط متداول از نوع تبدیلی‌اند. و اگر بخواهیم فعل بسیط جدیدی بسازیم، لزوماً از نوع تبدیلی است؛ چنان‌که فعلهای متأخرگازیدن و شوتیدن از همین نوع‌اند.

### ۲) فعل مرکب

افعال مرکب افعالی هستند که «از دو کلمه مستقل ترکیب یافته‌اند. کلمه اول اسم یا صفت است و تغییر نمی‌پذیرد، یعنی صرف نمی‌شود. کلمه دوم فعلی است که صرف می‌شود و آن را همکرد می‌خوانیم» (ناتل خانلری ۱۳۶۵، ص ۱۲۷-۱۲۸)، مانند: تب کردن، چرت زدن، انجام دادن. چنان‌که می‌بینیم، در این افعال، از مجموع دو واژه معنی واحدی دریافت می‌شود. به بیان دیگر، در این افعال، همکرد - افعالی مانند کردن و زدن و دادن در مثالهای اخیر - معنای اصلی خود را فرونهاد و نقشی صرفاً دستوری بر عهده دارد. در حقیقت، جزء فعلی در افعال مرکب همان نقشی را دارد که پسوند -یدن در افعال بسیط ساخته شده از اسم یا صفت ایفا می‌کند؛ مثال:

خشک شدن = خشکیدن

صرف کردن = صرفیدن

طلب کردن = طلبیدن

جنگ کردن = جنگیدن

نتیجه‌ای که از این بحث می‌گیریم این است که در فعلهای بسیط تبدیلی و فعلهای مرکب دو جزء وجود دارد: (۱) اسم یا صفت، که بخش اعظم معنای فعل ناشی از آن است؛ (۲) عنصری دستوری که به جزء اول امکان می‌دهد در نقش فعل ظاهر شود. به بیان دیگر، این هر دو نوع فعلی جزئی دارند که محتوای معنایی فعل از آن ناشی می‌شود و ما این جزء را ریشه می‌نامیم. برای مثال، دو گروه افعال زیر را در نظر می‌گیریم:

الف	ب
رنجیدن	درمان کردن
جوشیدن	چرخ زدن
ترسیدن	گریه کردن
طلبیدن	هضم شدن
رقصیدن	دوست داشتن

در گروه الف رنج و جوش و ترس و طلب و رقص و در گروه ب درمان و چرخ و گریه و هضم و دوست ریشه محسوب می‌شوند.

پیش از این دیدیم که از ترکیب صفت یا قید یا اسم با ریشه افعال بسیط صفت فاعلی مرکب مرخم ساخته می‌شود؛ مانند: زودرنج، دیرجوش، خداترس، صلح‌طلب، خوش‌رقص. همان‌طور که گفتیم، در این واژه‌های مرکب جزء دوم، یعنی رنج و جوش و ترس و طلب و رقص، معنای صفتی دارد و واژه‌های مرکب بالا را می‌توانیم به صورت زیر بازنویسی کنیم:

زودرنج = زودرنجنده

دیر جوش = دیر جوشنده

خداترس = خدا ترسنده (ترسنده از خدا)

صلح طلب = صلح‌طلبنده (طلبنده صلح)

خوش رقص = خوش‌رقصنده

حال با توجه به نکات بالا واژه‌های مرکب زیر را در نظر می‌گیریم:

دانش دوست      زودباور

انسان دوست      دیرباور

با توجه به معنی این واژه‌ها، به نظر می‌رسد که جزء دوم آنها صورت مرخم صفتی است که از یک فعل مرکب گرفته شده است؛ به این معنی که مثلاً دانش دوست صورت مرخم دانش دوست‌دارنده است و زودباور صورت مرخم زودباورکننده. به بیان دیگر، در کلمه‌ای مانند

دانش دوست جزء دوم، یعنی دوست، در تحلیل نهایی از فعل مرکب دوست داشتن گرفته شده است. بر همین قیاس واژه‌های مرکب شب‌کار و پرکار نیز از فعل مرکب کارکردن ساخته شده‌اند:

شب‌کار = شب کارکننده (کارکننده در شب)  
پرکار = پر کارکننده (بسیار کارکننده)

به این ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که واژه‌هایی مانند دانش دوست و زودباور و شب‌کار نیز همانند صلح طلب و خوش رقص و خداترس صفت فاعلی مرکب مرخم هستند.

### اشتقاق از صفت فاعلی مرکب مرخم

صفت‌های مرخمی که از فعل بسیط مشتق شده‌اند با پسوند *-می* به اسم مصدر تبدیل می‌شوند:

زودرنج ← زودرنجی  
صلح طلب ← صلح طلبی  
خوش رقص ← خوش رقصی

همین فرایند در صفت‌های مرخمی که از فعل مرکب گرفته شده‌اند نیز اعمال می‌شود:

دانش دوست ← دانش دوستی  
شب‌کار ← شب‌کاری  
زودباور ← زودباوری

### اشتقاق از صفت بالقوه

در زبان فارسی، شماری اسم مصدر مرکب وجود دارد که از صفت‌هایی ساخته شده‌اند که وجودشان نه بالفعل، که صرفاً بالقوه است. برای مثال، واژه خودکشی منطقیاً باید از خودکش ساخته شده باشد، اما این صورت عملاً در زبان وجود ندارد. همین‌طور واژه‌های اتوشویی و خودزنی فاقد صورتهای صفتی اتوشو و خودزن هستند.

برخی اسم مصدرهای مأخوذ از افعال مرکب نیز از صفت‌های عملاً ناموجود گرفته شده‌اند؛ مانند خوددرمانی و شیمی‌درمانی و شب‌اداری که قاعدتاً باید از صفت‌های خوددرمان و

شیمی‌درمان و شب‌ادار مشتق شده باشند.

## منابع

- شریعت، محمدجواد (۱۳۴۹)، دستور زبان فارسی، انتشارات دانشگاه اصفهان، اصفهان؛  
طباطبائی، علاءالدین (۱۳۸۲)، «صفت فاعلی مرکب مرخم»، نامه فرهنگستان، دوره ششم، شماره دوم،  
شماره مسلسل ۲۲، ص ۶۲-۷۱؛  
ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۵)، تاریخ زبان فارسی، ج ۲، نشر نو، تهران.



Archive of SID